

عشق بازی شهید پدافند با ایران

گفت و گویا برادر شهید «سجاد منصوری» از پرسنل پدافند هوایی ارتش که جانش را سپرد دفاع از امنیت آسمان ایران کرد و ویدئوهای شعرخوانی اش در فضای مجازی پربازدید شد



مجدد حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

جان من؛ این خانه را ما باید بسازیم؛ اگر تو دل ندهی و ما کار نکنیم؛ آخر این خانه را با دست خود ویران کنیم؛ جان من؛ گرچه خانه را آباد ساختن سخت است و دشوار؛ ولی طعم خوش آن زیباست بسیار و... «این ها بخشی از صحبت های «سجاد منصوری» در صفحه شخصی اش است که ویدئوی آن با عنوان «به امید ایرانی زیبا» بعد از شهادتش در شبکه های اجتماعی پربازدید شد. شهید «سجاد منصوری» از رزمندگان دلاور پدافند هوایی ارتش جمهوری اسلامی، حین مقابله با تجاوز رژیم جنایتکار صهیونیستی و برای دفاع از امنیت آسمان ایران اسلامی به شهادت رسید. در پرونده امروز زندگی سلام با «علی منصوری» برادر این شهید دربارۀ ویژگی های شخصیتی «سجاد»، دغدغه هایش، خاطرات مشترک شان و... گفت و گویی داشتیم که خواهید خواند.





ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

دوشنبه ۷ آبان ۱۴۰۳

۲۴ ربیع الثانی ۱۴۴۶ • ۱۲۸ اکتبر ۲۰۲۴

شماره ۳۱۶۱۹

۲۸۳۸

در زندگی سلام امروز بخوانیم:

بخور سرد بخیرم یا گرم؟

۲

ادامه تحصیل مانع ازدواج؟

۳

معاون وزارت بهداشت گفته که سن ازدواج در افراد تحصیل کرده افزایش قابل ملاحظه ای یافته است؛ باورهای چنین افرادی را به چالش کشیدیم

جملات ممنوعه به مبتلایان آلزایمر

۳

طنز! پارکینگ با مزاحمت، شما که مراحمین!

۴

برای «محمد مهدی شاهرخی فر» جوانی که بیدار بود؛ وقتی همه خواب بودیم

زنده ای، در دل بیدار تاریخ



حتمأ در این روزها آخرین پیام های رد و بدل شده بین شهید راه وطن «محمد مهدی شاهرخی فر» با یکی از دوستانش را که در فضای مجازی منتشر شده، دیده اید؛ همان پیام هایی که مهدی سعی می کند در آن لحظات حساس دوستش را به آرامش دعوت کند؛ در نهایت هم می گوید: «فدات خبری نیست؛ تخت بخواب ما بیداریم». عزیز قلب ملت ایران یعنی «مهدی» چه راحت و خودمانی حرف زده، بدون اغراق و شعار. انگار خواست خدا بوده این پیام ها بین او و رفیقش رد و بدل شود تا همه بدانند شهدای پدافند با چه نگاهی بازی، راهشان را انتخاب کردند. تا این پیام ثبت شود در تاریخ و در نگاه همه آن هایی که شاید آن شب خواب بودند؛ اما نمی توانند بر این ابر جان فشانی خودشان را به خواب بزنند و چشم شان را روی این دلاوری ببندند. مهدی به رفیقش می گوید راحت بخواب چون او و همزمانش بیدارند، آن شب راحت خوابیدیم چون امثال او بیدار بودند اما چنان در قلب ما خودشان را جا کردند که در این خاک ماندگار شدند و تا دل های بیدار تاریخ هست، شهدا زنده اند. او با این که خودش در بطن ماجراست و حتی شاید خبر داشته که خطر جانی هم در آن لحظات تهدیدش می کند، اما به دوستش می گوید که هنوز خبر موثقی نرسیده و به حواشی زیاد دقت نکن. انگار «مهدی» تا لحظه آخر می خواسته مانع ایجاد ترس و تشویش ذهنی در دوست و جامعه اش شود. آرامش و امنیت روانی اطرافیان برایش از همه چیز مهم تر بوده و حتی در آخرین لحظات هم حاضر نشده که دوستش را نگران کند. او که سال ها در پدافند هوایی ارتش به کشور و مردم خدمت کرده، در لحظاتی که شاید در دل خودش آشوبی به پا بوده اما شجاعت خودش را به رخ همگان می کشد و آرامش خودش را به دوستش و شاید هم به همه تاریخ دیکته می کند. درست است که «مهدی» شهید شد و فقدان او برای همه مالتخ است اما یاد او و رشادت هایش از ذهن ما پاک نخواهد شد.



روزی ماند و خیلی به همه مان خوش گذشت. فقط قبل از رفتن، به من تاکید کرد که اگر من نتوانستم دیگر بیایم یا شرایط خاصی پیش آمد، مواظب مامان و بابا باش و آن ها را تنها نگذار. الان که فکر می کنم شاید آن زمان به دلش افتاده بود که شهید می شود. بعدش هم با خوشی از ما جدا شد و برگشت تهران.»

شجاع و جسور بود

«یک روز در خانه نشستیم بودیم. برای مادر و پدرم شعر می خواند. محتوای دقیقش یادم نیست ولی زحمتهای آن ها را به همه ما یادآوری می کرد که در جوانی چه فداکاری هایی برای ما کردند تا بزرگ شدیم. می گفت یادش به خیر که پدر و مادر با آن همه کمبود ما را به تفریح می بردند و دل مان به حضورشان خوش بود.» «علی» با این مقدمه ادامه می دهد: «اهل تفریح و ورزش هم بود. شوخ طبع هم بود تا به همه ما در دورهمی ها خوش بگذرد. خیلی شجاع و جسور بود. ترس اصلا در وجودش نبود. همیشه می گفت باید در مقابل ظلم و استکبار جهانی بایستیم و من ترسی از دشمن ندارم. می گفت اصلا برای همین به نظام رفتم تا بتوانم در حد توانم برای سربلندی کشور و نابودی ظلم و استکبار جهانی قدمی برداشته باشم. عشق و محبتی که به مردم داشت، بی نظیر بود.»



آخرین بار ۲۰ روز پیش او را دیدم

از برادر شهید «سجاد منصوری» می خواهم که خاطره آخرین دیدارشان را برای ما تعریف کند که می گوید: «آخرین بار تقریباً ۲۰ روز پیش او را دیدم. از تهران آمده بود تا به پدر و مادرمان سر بزنند. از تهران که راه افتاده بود، خبر نداد بود که دارمی آید. نزدیک خانه بود که زنگ زد و گفت سریع بیا که من جلوی در خانه بابا هستم. چند

دغدغه حل مشکلات مردم را داشت

او از باره چند ویدئو پربازدید از برادرش در شبکه های اجتماعی می پرسم که مشغول شعر خواندن است که می گوید: «بله، طبع شاعرانه و روحیه لطیفی داشت. برای پدرم زیاد شعر می گفت. برای وطن و مردم بارها شعرهای زیبایی گفته بود. خیلی دغدغه مردم و حل مشکلات جامعه را داشت. در ویدئویی پربازدید می گفت که من الان در یک پارک هستم. اگر من یک زیاله بر دارم، شمای هموطن هم بیایید و هر نفرمان یک زیاله دارد، بعدش شهر چه قدر زیبا می شود؟ همه ما در همه مسائل کشور سهیم هستیم و باید وظیفه مان را به بهترین شکل انجام بدهیم. همیشه دوست داشت که مردم و کشورمان سربلند و در امنیت باشند. امنیت مردم خط قرمز او بود. می گفت مردم ما نباید از لحاظ معیشتی و اقتصادی در سختی باشند و باید در رفاه باشند. بیشتر از خودش دغدغه مردم ایران را داشت.»



آرزوی نماز خواندن در مسجد الاقصی را داشت

«علی» درباره این که آیا برادرش یا او درباره جنایت های اخیر رژیم صهیونیستی در برابر مردم غزه و لبنان صحبت کرده؟ می گوید: «بابات این اتفاقات خیلی ناراحت بود. وقتی ویدئویی

ما هم مثل پدر و مادرمان راضی ایم به رضای خدا

«پدرم این روزها به همه می گوید به شهیدم افتخار می کنم. انسان باید برای حفظ مملکت و آب و خاک خود دفاع کند، اگر این جوانان نروند چه کسی می خواهد از آب و خاک ما دفاع کند، راضی به رضای حق هستیم. ما هم مثل پدر و مادرمان راضی ایم به رضای خدا». برادر شهید ادامه می دهد: «وقتی سجاد از تهران مرخصی می گرفت و به دیدن خانواده می آمد، به همه ما



«پدرم این روزها به همه می گوید به شهیدم افتخار می کنم. انسان باید برای حفظ مملکت و آب و خاک خود دفاع کند، اگر این جوانان نروند چه کسی می خواهد از آب و خاک ما دفاع کند، راضی به رضای حق هستیم. ما هم مثل پدر و مادرمان راضی ایم به رضای خدا». برادر شهید ادامه می دهد: «وقتی سجاد از تهران مرخصی می گرفت و به دیدن خانواده می آمد، به همه ما

به جای من دست بابا را ببوس

از «علی» درباره بارزترین ویژگی شخصیتی و رفتاری برادرش می پرسم که می گوید: «سجاد بیشتر از بقیه بچه ها، احترام پدر و مادرمان را نگه می داشت و به آن ها ابراز علاقه می کرد. برای همین، الان لحظات سختی بر پدر و مادر می گذرد. اگر بخوایم مهم ترین ویژگی اش را به شما بگویم، همین نگه داشتن احترام پدر و مادر بود. هر وقت می رفت تهران و سر خدمت، می گفت داداش، من مامان و بابا را به تومی سپارم و خیلی مواظب شان باش. می گفت من مدیونت می کنم که یک وقت بی احترامی به آن ها نشود. هر وقت می آمد، دست و پایشان را می بوسید، هر وقت هم می رفت، دست و پای شان را می بوسید. گاهی به من می گفت که برو از طرف من، دست بابا را ببوس. یک بار هم گفت که اگر من یک روز نبودم، تو باید وظیفه من را بر عهده بگیری و حواست به آن ها باشد.»

از سال ۹۳ وارد ارتش شد



«علی» درباره ماجرای ورود برادرش به ارتش و این که چند سال سابقه خدمت به کشور داشته، می گوید: «سجاد متولد یک اردیبهشت ۱۳۷۴ بود. او ۲۹ ساله و مجرد بود. سال ۱۳۹۳ در دانشگاه افسری قبول شد و وارد ارتش در حوزه پدافند دفاعی شد. او با ورود به دانشگاه افسری خاتم الانبیا ارتش جمهوری اسلامی ایران، قدم در مسیری گذاشت که او را به عنوان یک سرباز فداکار در دفاع از میهن معرفی کرد.»

از بچگی بسیار باهوش و عاشق سفر زیارتی بود

«خانواده ای ۸ نفره هستیم و برادر من تفریحی و آخرین بچه بود. علاوه بر پدر و مادر، همه ما خواهر و برادر هم خیلی دوستش داشتیم. به فکر همه ما بود». او که ۱۰ سال از سجاد بزرگتر است، درباره دوران کودکی برادرش می گوید: «سجاد از بچگی بسیار باهوش و درس خوان و منظم بود. حتی یادم هست که معدل دوران پیش دانشگاهی اش، ۱۹ و خورده ای بود. بچه با استعدادی بود. آن زمان با دوست هایش چندین بار سفر زیارتی رفت به خصوص حرم حضرت معصومه (س) را خیلی دوست داشت. عاشق سفر زیارتی بود. البته بعد از این که وارد ارتش شد، کمتر زیارت می رفت اما هر وقت زمان فراغت پیدا می کرد، سفر زیارتی را در برنامه اش قرار می داد.»

بعد از تجاوز رژیم صهیونیستی خیلی نگران شدیم

«آخرین بار چند روز پیش در فضای مجازی به او پیام دادم و احوالش را پرسیدم. چند وقت اخیر همیشه سر کار و آماده باش بود. بعد از اینکه خبر تجاوز رژیم صهیونیستی به کشورمان را در رسانه ها شنیدم، هر چقدر به او زنگ زدم، پیام دادم، در شبکه های اجتماعی پیگیرش شدم و.. جواب نداد. یک گوشی اش همیشه در دسترس بود که آن هم خاموش شد.» «علی» با این مقدمه درباره اینکه چطور و چه زمانی متوجه شهادت برادرش شده، می گوید: «ساعت سه بعد از ظهر روز شنبه خواهرم به من زنگ زد و گفت بیا خانه. بعد گوشی را به یک نفر داد که از طرف پدافند ارتش به خانه ما آمده بود. او تلفنی با من صحبت کرد و گفت که برادر تیر خورده است. بعدش هم گفت سریع بیا این جا که مادر ت شو که شده، مراقبش باش که حالش خدایی نکرده بد نشود. سریع خدوت بیا. از او پرسیدم که برادر من فقط تیر خورده؟ گفت سریع بیا تا تو هم باشی و بعد به مادر ت بگویم که شو که نشود. وقتی به خانه بابا رسیدم، دیدم افراد زیادی از سمت پدافند در خانه مان نشستند. در همان لحظه خودم حدس زدم که فقط تیر خورده است. صحنه ای غم انگیز را دیدم و متوجه شدم که سجاد شهید شده است.»

